جلسه 472

سه شنبه 14/02/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به عام و خاص بود. هدف از بحث عام وخاص در مقابل بحث مطلق ومقید، یا این است که ما مواردی را که حکم روی افراد طبیعت می رود تشخیص بدهیم. کل دم نجس، حکم رفته است روی افراد دم، به این معنا که خطاب این را تفهیم می کند که حکم شامل افراد دم می شود. ولکن در مطلق مثل الدم نجس عقل می گوید که الانطباق قهریٌّ، انطباق دم بر افراد قهری است، وقتی طبیعت دم نجس بود هر فردی متحد با طبیعت دم است او هم نجس می شود.

اگر مقصود این است، در عام بدلی مثل اکرم عالما أی عالم شئت، حکم روی افراد نرفته است. حکم رفته است روی طبیعت عالم به نحو واجب بدلی. أیّ عالم شئت دلالت می کند بر ترخیص در تطبیق در کل فرد من افراد العالم. پس حکم روی افراد نرفته است. حکم رفته است روی طبیعت. فقط أی عالم شئت ترخیص در تطبیق را بیان می کند و این هم استغراقی است. ترخیص در تطبیق در أیّ عالم شئت استغراقی است. مرخصی در تطبیق بر این فرد بر آن فرد. مگر مراد از اینکه حکم تعلق می گیرد به افراد، اعم باشد از اصل حکم یا ترخیص در تطبیق آن. اصل حکم مثل کل دم نجس، ترخیص در تطبیقش مثل اکرم عالما أی عالم شئت. ولکن این عام بدلی نمی شود. ما اصلا عام بدلی به معنای دقیق کلمه نداریم که عموم باشد ولی عموم بدلی. أی عالم شئت عموم استغراقی است، منتهی به لحظ ترخیص در تطبیق.

ولذا ما ادات عموم بدلی نداریم، نه در زبان عربی و نه در زبان فارسی. اکرم عالما أی عالم شئت را بگوئید عام بدلی است، ما هم حرفی نداریم، ولکن دقت کنید شما از ادات عموم استغراقی استفاده کردید و در واقع ترخیص در تطبیق را آمدید به نحو عموم استغراقی بیان کردید. منتهی این را ضمیمه که می کنیم به اکرم عالما، شما اسم این را می گذارید عام بدلی، در مقابل مطلق بدلی که می گوید اکرم عالما.

این در صورتی است که مراد از بحث عام وخاص این باشد که ما مواردی را پیدا کنیم که حکم رفته روی افراد. که این مشکل را پیدا می کنیم که در عام بدلی اکرم عالما حکم نرفته روی افراد. أی عالم شئت هم که حکم نیست، ترخیص در تطبیق که حکم نیست بلکه بیان اطلاق است. شارع که در اکرم عالما به تعداد افراد عالم حکم جعل نمی کند. قلّد أیّ فقیه یا به معنای این است که یجوز تقلید أیّ فقیه که می شود عام استغراقی، یا به این معنا است که مقدر است که یجب أن تقلد فقیها أیّ فقیه شئت. والا شما ترجمه کنید یجب أن تقلد أیّ فقیه را که واجب است تقلید کنی هر فقیهی را، آیا یعنی واجب است من هر فقیهی را تقلید کنم؟ یا نه، یجب أن تقلد فقیها أی فقیه شئت. ترجمه اش این است.

پس اگر هدف از بحث عام وخاص این است که پیدا کنیم موردهایی را که حکم رفته است روی افراد طبق دلالت خطاب، در عام بدلی مشکل پیدا می کنیم. اگر می خواهیم مواردی را پیدا کنیم که نیاز نداریم در نفی احتمال قید زائد به سکوت مولا، یکوقت ما احتمال قید زائد را می دهیم مثل اعتق رقبة، مجبوریم برای نفی این احتمال به ظهور سکوت مولا تمسک کنیم. بگوئیم ظاهر سکوت مولا از بیان قید زائد این است که در غرضش دخیل نیست، این را می گویند اطلاق. که ما از سکوت مولا ظهور ویا حجت درست کردیم بر نفی قید زائد. اما در عموم ما به دنبال مواردی هستیم که خود مولا بیان می کند عدم دخل قید زائد را، نیاز نداریم که از سکوت مولا استظهار کنیم عدم دخل قید زائد را، خودش می گوید اکرم عالما أی عالم شئت. ما می رویم عالم فاسق را اکرام می کنیم می گویند چرا اکرام کردی؟ می گوئیم خود مولا گفت أیّ عالم شئت، اینجا دیگر نمی گوئیم مولا سکوت کرد از بیان قید زائد سکوتش ظهور دارد یا حجت عقلائیه است که قید زائدی در کار نیست. نه، تمسک نمی کنیم به ظهور سکوتی، تمسک می کنیم به ظهور بیانی. می گوئیم مولا بیان کرد اکرم عالما أی عالم شئت را.

خب اگر اینجور باشد اکرام العالم واجب مطلقا، الدم نجس مطلقا، این هم جزء ادوات عموم است. درست است که الدم نجس مطلقا بیان نمی کند که افراد دم نجس هستند. نه، می گوید الدم نجس مطلقا، یعنی بلاقید زائد، ولی احتمال قید زائد را ما با سکوت مولا نفی نکردیم با بیان مولا نفی کردیم احتمال قید زائد را. الدم نجس مطلقا، الدم نجس بلاقید.

به هر حال غرض از بحث عام احد الامرین است. واین تأثیر می گذارد در نگرش ما به مطالب بحث عام وخاص.

مثلا اگر ما به دنبال این هستیم که حکم برود روی افراد، خب اکرم العلماء ظاهرش این است که حکم رفته روی افراد. اگر دنبال این هستیم که بیان بر نفی قید زائد پیدا کنیم، یعنی مولا بیان کند که قید زائدی در کار نیست، انصافا اکرم العلماء ظهور بیانی ندارد که قید زائدی در کار نیست. ما از اینکه سکوت کرد نگفت اکرم العلماء العدول می گوئیم پس معلوم می شود که قید زائدی نیست کما سنبین انشاءالله.

یک نکته ای هم عرض کنم: بعضی ها فکر کرده اند که عموم هم نیاز دارد به یک ظهورهایی که ناشی از سکوت است. مثلا اگر مولا قرینه بگذارد که من هازل هستم، دیگر ظهور ندارد در جدّ. وقتی که قرینه نمی گذارد که من هاذلم، قرینه نمی گذارد که من در مقام تقیه ام، ظهور حال متکلم این است که در مقام بیان مراد جدی است. این هم کأنه می شود ظهور ناشی از سکوت. سکوت از بیان قرینه بر هزل یا تقیه، یا استعمال مجازی. رأیت اسدا، یرمی نگفت، سکوت کرد از یرمی، پس ظهور پیدا کرد در استعمال حقیقی. این ظهورها همه ناشی از سکوت است.

خب ما قبول داریم که ظهور در اراده جدیه یک ظهور حالی عقلائی است که نوع عقلاء ما لم یقم قرینة علی الهزل أو التقیة در مقام بیان مراد جدی هستند. این ظهور در بیان مراد جدی است. یا ظهور حالی عقلائی این است که متکلم معنای حقیقی را اراده می کند در استعمال، والا اگر معنای مجازی اراده می کرد قرینه می آورد. بله اینها ظهور حالی است. اصالة التطابق بین معنای حقیقی و معنای استعمالی، رأیت اسدا در حیوان مفترس استعمال شده است، این ناشی از ظهور حال است، ناشی از این است که ما لم یقم قرینة علی المجاز ظهور حال متکلم در استعمال حقیقی است. اصالة التطابق هم می گوید مراد استعمالی مطابق با مراد جدی است ما لم ینسب المولی قرینة علی الخلاف.

اما اینها در همه موارد هست، ربطی به بحث عام وخاص ومطلق ومقید ندارد. به زید هم بگوئی یا زید جئنی بماء، یا زید یجب علیک أن تأتی بالماء، آن هم شاید استعمال مجازی باشد، مراد از ماء علم باشد.

یا اصلا متکلم هازل است، آنجا هم ما نیاز داریم به ظهور حالی متکلم.

بحث عام وخاص در مقابل مطلق ومقید بیان می شود. یعنی آنجائی که نفی قید زائد از سکوت مولا فهمیده می شود، می شود اطلاق. اعتق رقبة، نگفت رقبة مؤمنة. آنجایی که از بیان مولا نسبت به نفی قید زائد ما می فهمیم که قید زائدی دخیل نیست می شود عموم. مثل الدم نجس مطلقا یا کل دم نجس.

بحث راجع به تعریف مرحوم آخوند بود، فرمود: العموم شمول المفهوم لجمیع ما یصلح أن ینطبق علیه.

ما اشکال کردیم گفتیم این شامل کلی که استیعاب اجزائی دارد مثل اکلت کل السمکة نمی شود.

مگر اینکه مرحوم آخوند بگوید من مرادم از جمیع ما یصلح أن ینطبق علیه اعم است از انطباق کلی بر فرد، یا انطباق کل بر اجزاء. ولی این خلاف ظاهر است. شاهدش این است که خود مرحوم آخوند در عشرة گفت عشره از ادات عموم نیست، چون منطبق است بر مواردی که هر کدام عشره نیستند. خب این آقا عشره نیست، آن آقا عشره نیست. خب معلوم می شود در ذهن ایشان هم استیعاب افرادی بوده است که می گوید عشره نسبت به افرادش و وحداتش استعاب افرادی ندارد چون کل واحد من العشرة عشره نیست. خب اکلت کل السمکة هم رأس السمکه که سمکه نیست. بال سمکه که سمکه نیست.

به هر حال، حالا ما قرینه ذکر کنیم شمول المفهوم لجمیع ما یصلح أن ینطبق علیه به نحو انطباق الکل علی الاجزاء أو الکلی علی الافراد.

ولکن در این هم مسامحه بود که دیروز مطرح شد، که اکرم کل عالم مفهوم عالم هنوز هم شمول استعمالی ندارد نسبت به اجزاء. بله شمول ذاتی که مطلق هم دارد، الدم نجس هم شمول ذاتی دارد نسبت به افراد. اما کل دم نجس که حساب می کنید باز هم حساب کنید که این دم شمول استعمالی نسبت به افراد ندارد. کل است که معنایش این است که تمام افراد الدم نجس. پس شمول استعمالی در مفهوم کل است نسبت به افراد مدخولش. کل یعنی تمام الافراد یا تمام الاجزاء، شمول دارد نسبت به افراد مدخولش. حالا باز هم می گوئیم این هم مسامحه، از باب اینکه ایشان کل عالم را یک مفهوم حساب کرد. گفت این دو مفهوم اینقدر با هم نزدیک هستند که با این دو مفهوم معامله می کنیم معامله مفهوم واحد. حالا بنا هم هست که تعریفها دقیق نباشد کما ذکر الآخند ره نفسه.

سؤال وجواب: کل عالم عادل هم عام است. چه فرق می کند. همانطوری که کل عالم عام است کل عالم عادل هم عام است. کل دلالت می کند بر استیعاب تمام افراد مدخولش. خب مدخولش یک وقت عالم است و یک وقت عالم عادل است.

مطلبی که در اینجا هست این است که: عرض کردیم کل گاهی به معنای استیعاب افرادی می آید مثل اکرم کل عالم، و گاهی به معنای استعیاب اجزائی می آید مثل کل السمکة اکلته. چرا اینجور فرق پیدا کرده است؟. نوعا هم اینطور است که اگر کل مدخولش نکره باشد می شود استیعاب افرادی. مدخولش معرفه باشد می شود استیعاب اجزائی. مثل اکلت کل السمکة.

آقا صدر ره فرموده به نظر من اولا کل مشترک لفظی نیست، وضع شده است برای قدر مشترک یعن واقع الاستیعاب اعم از استیعاب اجزائی و استیعاب افرادی. در یکجا قرینه داریم که استیعاب افرادی است و در یکجا قرینه داریم که استیعاب اجزائی است. و الا کل وضع شده است برای قدر مشترک بین الاستیعابین.

بعد فرموده است: می خواهید نکته ای برایتان بگویم که چه جور شده اکرم کل عالم ظهور پیدا کرده در استیعاب افرادی، ولی اکلت کل السمکة استیعابش اجزائی است؟ می گوید نکته اش به نظر من این است که: اصل در کل استیعاب اجزائی است. چرا؟ برای اینکه مدخول کل حالا مثلا السمکة، اتحادش با اجزائش محسوس تر است، شمولش نسبت به اجزائش محسوس تر است تا شمول طبیعت نسبت به افرادش. شمول طبیعت نسبت به افرادش نیاز دارد به لحاظ زائد. وقتی شما می گوئید انسان، شمول استعمالی اش نسبت به افراد انسان مؤونه و قرینه زائده می خواهد. ولی شمولش نسبت به سر، دست، پا، نه این شمول ذاتی است یعنی احتیاج به لحاظ زائد وقرینه زائده ندارد، خودبخود فهمیده می شود.

پس ظهور اولی استیعاب در کل استیعاب اجزائی است. ولذا نگوئید چرا اکلت کل السمکة ظهور دارد در استیعاب اجزائی. خب علی القاعده است دلیل نمی خواهد. این تعبیر که اکرم کل عالم را باید ببینید چرا ظهور پیدا کرده در استیعاب افرادی. قرینه او چیست؟. ایشان می گوید من قرینه اش را پیدا کرده ام، قرینه اش این است که تنوین نکره در عالم اشاره به فرد است. وقتی شما می گوئی العالم می شود دانشمند، وقتی می گوئی عالم می شود دانشمندی، اشاره می شود به فرد. وقتی اشاره به فرد شد، کل می آید می گوید اشاره کردی به فرد دیدم، من هم می گویم این اشاره ات را به نحو استیعاب بیان کن. تو که اشاره به فرد کردی، عالم قرینه دارد بر اشاره به فرد، کأنه گفته فرد عالم. کل می آید می گوید حالا شد استیعاب افرادی. پس نکره قرینه دارد بر استیعاب افرادی، والا استیعاب اجزائی علی القاعده است.

ولذا فرمایش محقق عراقی درست نیست. محقق عراقی فرموده است: ما دو استیعاب داریم: استیعاب اجزائی واستیعاب افرادی. این لام عهد است در اکلت السمکة که مانع از استیعاب افرادی می شود. چرا؟ چون لام عهد اشاره می کند به یک فرد معین، فرد معین که دیگر افراد ندارد و استیعاب افرادی در آن معقول نیست. پس این لام عهدی است که این جرم را مرتکب می شود مرحوم می کند کل را از استیعاب افرادی نسبت به مدخولش.

آقای صدر فرموده: جناب محقق عراقی! حالا ما این لام عهد را که مجرم بود مانع می شد اکلت کل السمکة را نمی گذاشت استیعاب افرادی را بفهماند، چون می گفت لام السمکة لام عهد اشاره است به یک سمکه معینه، یک فرد از سمکه، او که استیعاب افرادی نمی تواند داشته باشد. خب آقای محقق عراقی! اکرم کل عالم این لام عهد مجرم را حذف کردیم ودیگر نیست، اما چرا ظهور پیدا کرده در استیعاب افرادی؟. شما که می گوئی که کلا الاستیعابین در کل مطرح است. لام عهد جلو استیعاب اجزائی را می گیرد، اما چرا اکرم کل عالم ظهور پیدا کرد در استیعاب افرادی؟ او را توجیه کن. اگر کل مساوی است نسبت به استیعاب افرادی و اجزائی و در لام عهد جلو استیعاب افرادی اش را می گیریم، خب جایی که لام عهد نیست می شود مساوی بین استیعاب افرادی و اجزائی، پس چطور ظهور پیدا کرده اکرم کل عالم در استیعاب افرادی؟

یک نکته عرض کنم: به نظر ما سر بی صاحب تراشیدن است. ما مقالات را دیدیم، نهایة الافکار را دیدیم، البته کتاب بدایع الافکار میرزا هاشم آملی را ما نداریم هر کس دارد نگاه کند، اصلا محقق عراقی این حرفها را نزده است که لام عهد مانع است از استیعاب افرادی. اصلا این حرفها را نزده است که بعد بیائیم اشکال کنیم به محقق عراقی.

باز آقای صدر اشکال کرده است به محقق عراقی، که لام که شما می گوئید برای تعیین است، یعنی اگر لام نبود همه جا می شد استیعاب افرادی؟. خب اگر کسی بگوید قرأت کل کتاب زید، خب این قرأت کل کتاب زید الف ولام که ندارد، ولی کتاب زید جزئی است، زید یک کتاب نوشته من آن را خوانده ام، باز می بینید استیعاب افرادی ندارد. پس مشکل الف ولام نیست، مشکل این است که مدخول کل گاهی جزئی است. جزئی قابل استیعاب افرادی نیست. اشتریت سمکة و أکلت کلها، لام ندارد. جزئی وقتی می شود دیگر استیعاب افرادی ندارد. و گاهی لام هم داریم لام عهد جنس است جزئی نیست، مثل "إن الانسان لفی خسر". حالا آن الف ولام اگر کل بر سرش در می آمد که کل الانسان لفی خسر، آن الف ولام که الف ولام عهد جنس است ولی مانع از استیعاب افرادی نیست. إن الانسان لفی خسر استیعاب افرادی دارد دیگر، یعنی کل الانسان لفی خسر.

پس لام مهم نیست. مهم این است که مدخول کل جزئی باشد فلایصلح للاستیعاب الافرادی.

اقول: عرض کردم ما که پیدا نکردیم که محقق عراقی روی لام عهد انگشت گذاشته باشد و روی او بحث کند تا این اشکالها را ما مطرح کنیم.

اتفاقا ما به مرحوم آقای صدر ایراد داریم. می گوئیم جناب آقای صدر! اولا: شما یک مؤیدی برای کلام خودت ذکر کردی آن را مطرح کنیم. گفتی می خواهید بفهمید که چرا ما این ادعا را مطرح می کنیم که کل ظهورش در استیعاب اجزائی است؟ مقابله اش را به بعض در نظر بگیرید. بعض ظهور دارد در تجزئه به لحاظ اجزاء. کل هم در مقابل بعض است. چه جور بعض ظهور دارد در عدم استیعاب اجزائی، کل ظهور دارد در استیعاب اجزائی.

جناب آقای صدر! کل همه جا در مقابل بعض نیست. کل دو معنا دارد، کل به معنای «تمام و همه»، بله در مقابل بعض است، اما کل به معنای «هر» که در مقابل بعض نیست. ولذا نمی شود اکرم کل عالم بجای آن بگوئید اکرم تمام عالم، اکرم بعض عالم. هم اکرم تمام عالم غلط است، هم اکرم بعض عالم غلط است. هر دو غلط است. ولی اکرم کل عالم صحیح است. چرا؟ برای اینکه کل در اینجا به معنای «تمام» نیست بلکه کل به معنای «هر» است. پس اینکه شما می گوئید کل به معنای تمام است در مقابل بعض و این ظهور دارد در استیعاب اجزائی، نه، آن کل به معنای «تمام» اینجور است، کل به معنای «هر» اینطور نیست. اتفاقا کل به معنای «هر» اتفاقا ظهور دارد در استیعاب افرادی.

ثانیا: شما فرمودید که: کل اگر بر سر نکره بیاید ظهور دارد در استیعاب افرادی، اگر بر سر معرفه بیاید ظهور دارد در استیعاب اجزائی. خب "کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل" این چه کل است؟ کل به لحاظ افراد است دیگر نه به لحاظ اجزاء. کل الصید فی جوف الفری. "کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل" خب این لام جنس است. با اینکه لام جنس دارد نکره نیست، ولی ظاهرش استیعاب افرادی است دیگر.

ولذا ما می فهمیم هر فردی از طعام این حکم را داشت که کان حلا لبنی اسرائیل، الا ما حرم اسرائیل علی نفسه. استیعاب افرادی است دیگر.

اصلا به نظر ما کل مشترک لفظی است بین دو معنا. یک معنا اصلا مضاف الیه نمی خواهد، آن معنای تمام است. کل قد علم صلاته و تسبیحه، حالا بجای این کلٌّ بگذارید «هر» آیا درست است؟ نه. به معنای «همه» است. بجای اکرم کل کل عالم هم بگذارید «همه» درست می شود؟ نه. خب این علامت این است که مشترک معنوی نیست دیگر. بلکه مشترک لفظی است. و هر کجا که مدخول کل یک جزئی معین بود، او قابل استیعاب افرادی نیست. مثل اشتریت سمکة واکلت کلها. هر جا جزئی نبود قابل استیعاب اجزائی هست و قابل استیعاب افرادی هم هست. منتهی ظهور عرفی کل که بر سر نکره در می آید استیعاب افرادی است. کل که بر سر معرفه در می آید ظهور اولی اش در استیعاب اجزائی است الا ما خرج بالدلیل مثل "کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل".

یک مطلبی هم آقای صدر ره دارد، فرموده: اما در جمع و اسم جمع، اکرم کل العلماء، روشن است که کل العلماء افراد علماء را می گوید، اما دو جور می شود اعتبار کرد: یکی اینکه افراد علماء را به منزله اجزاء این جمع بدانیم. با این دید نگاه بکنیم که علماء یک مرکبی است دارای اجزاء، هر فرد عالم یک جزء آن است. این یک دید است. دید فرق می کند، والا اکرم کل العلماء معلوم است، لب مطلب این است که تمام افراد علماء، می گوید ولی با دو دید می شود کل را بکار برد، یکی به لحاظ استیعاب اجزائی که کل فرد من العالم را جزء بدانیم از این مرکب، دوم اینکه نه استیعاب افرادی بدانیم. آقای صدر می فرماید که: بعید نیست که ما بگوئیم استیعاب اجزائی است. یعنی ما دیدمان نسبت به افراد علماء که اکرم کل العلماء شامل افراد علماء بشود این است که اینها افراد علماء هستند نه به عنوان اجزائی برای این جمع یعنی العلماء. اکرم کل العلماء شمولش نسبت به افرادش با دو لحاظ می شود لحاظ بشود. باز تأکید می کنم که فقط لحاظها فرق می کند.

بعد آقای صدر می گوید: استظهار من این است که استیعاب اجزائی است. یعنی دید انسان وقتی می گوید کل العلماء یعنی همه علماء، دارد افراد علماء را به منزله اجزاء این مرکب واحد می بیند. شاهدش این است که در اکرم کل العشرة هم همینجور آدم حساب می کند. این ده نفر را هر کدام را جزئی می بیند از این عشره.

این فرمایش مرحوم آقای صدر است.

ما در این بحث چیزی نمی گوئیم. اکرم کل العلماء به معنای همه علماء است. همه علماء ما که در ذهنمان می آید استیعاب افرادی است، ولی اصراری هم بر این مطلب نداریم.

اما بقیه مطالب ایشان وبقیه بحث انشاءالله فردا.